

## بررسی تحول درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان: تمایز دروغ و اشتباه\*

سمانه اسعدی\*\*، دکتر شعله امیری\*\*\*، دکتر حسین مولوی\*\*\*

### چکیده

هدف این پژوهش بررسی تحول درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان مقاطع مهد کودک، پیش دبستان و کلاس دوم ابتدایی شهر اصفهان بوده است. بدین منظور ۱۲۳ کودک (۶۱ پسر و ۶۲ دختر) به صورت تصادفی با روش نمونه گیری خوشه‌ای از سه مقطع مهد کودک، پیش دبستانی و کلاس دوم ابتدایی ۳ منطقه جغرافیایی شمال، مرکز و جنوب شهر اصفهان انتخاب شدند. اطلاعات مورد نیاز با استفاده از روش مصاحبه بالینی و داستانهای عروسکی جمع آوری گردید. تجزیه و تحلیل داده‌ها با روش تحلیل واریانس نشان داد که تحول درک مفهوم «دروغ» و «اشتباه» در کودکان از روندی تحولی پیروی می‌کند ( $p < 0/0001$ ). کودکان مهد کودکی علی‌رغم آشنایی با مفهوم دروغ، در تمایز دروغ و اشتباه با مشکل مواجه بودند. ۶۹ درصد کودکان گروه مهد کودکی، ۴۵ درصد گروه پیش دبستانی و ۹۵ درصد گروه کلاس دوم توانستند مفهوم دروغ را درک کنند و این در حالی بود که فقط ۲۱ درصد کودکان گروه مهد کودکی، ۴۵ درصد گروه پیش دبستانی و ۸۵ درصد گروه کلاس دوم توانایی درک مفهوم اشتباه را داشتند. علاوه بر این، یافته‌ها حاکی از آن بود که تفاوت معنی داری بین دو «جنس» از نظر متغیرهای مورد بررسی وجود ندارد. **کلیدواژه‌ها:** درک مفهوم دروغ، درک مفهوم اشتباه، تحول.

\* دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۱۰/۳، پذیرش نهایی: ۱۳۸۵/۳/۲۷ \*\* کارشناس ارشد روانشناسی

\*\*\* دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه اصفهان

## ● مقدمه

امروزه «بررسی‌های تحولی» به یکی از گسترده‌ترین حیطه‌های روانشناسی تبدیل شده است. روانشناسان تحولی در راستای بررسی سازمان روانی افراد، به پیگیری مبنا و اساس شکل‌گیری «شناخت» می‌پردازند و به همین دلیل است که توجهی خاص به تحول مفاهیم در دوره کودکی دارند. شکل‌گیری و تحول مفاهیم در کودکان در واقع به معنای کامل تر شدن شناخت آنها و گذار از یک مرحله به مرحله دیگر است. مفاهیم، نمادهای زبانی بسیار مهمی هستند که در تفکر به کار می‌روند. یک مفهوم، ساختاری نمادین است که برخی ویژگی یا ویژگی‌های کلی و عام اشیاء و رویدادها را بازنمایی می‌کند مانند قرمز، عصبانیت، انگیزه و حتی خود کلمه مفهوم (مورگان و همکاران، ۱۹۸۶). ذهن آدمی به کمک مفاهیم، تجارب مجزا را به هم مربوط می‌سازد. در واقع ذهن، عناصر مشترک را که در اشیاء و موقعیت‌های گوناگون وجود دارند در یک مفهوم مشترک جا می‌دهد (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۸). ما از راه طبقه‌بندی اشیاء و امور، آنها را شناسایی می‌کنیم و از پیچیدگی محیط پیرامون خود می‌کاهیم. به عبارتی یکی از راه‌های مفهوم‌سازی، توانایی طبقه‌بندی کردن است. البته یکی دیگر از راه‌های برخورد انسان با پدیده‌ها و رویدادهای مختلف محیطی، تمیز دادن میان آنهاست. «تمیز دادن» نیز نوعی شناسایی است که بر تفاوت‌های میان پدیده‌ها یا محرک‌ها متکی است (سیف، ۱۳۸۰).

ایجاد رابطه و پیوند بین معانی، به عنوان تحول مفهوم در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس پیوند بین معانی به سرعت و ناگهانی ایجاد نمی‌شود و در واقع فرایندی پیچیده است که در طول زندگی جریان دارد. این مفاهیم در موقعیت‌ها و در زمان‌های مختلفی کسب می‌شوند و به همین دلیل به هیچ عنوان پایان پذیر نیستند و پیوسته با کسب تجارب جدید دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. از آنجایی که پیوند بین معانی، فرایند ذهنی پیچیده‌ای است، نمی‌توان انتظار داشت که در پایان دوره کودکی، کودکان به مفاهیم کامل و درستی دست یابند (باشند، هرلاک، ۱۹۷۸). مطالعاتی که درباره مفاهیم در کودکان انجام شده است نشان می‌دهد که تحول و تکامل مفاهیم در کودکان جریان منظمی را طی می‌کند و صرف نظر از تأثیر هوش و فرصت‌های یادگیری، مفاهیم مختلف در کودکان با افزایش سن تغییر می‌یابند. هر قدر توانایی کودک در شناخت روابط گذشته و حال افزایش یابد بر شماره و گوناگونی مفاهیم او نیز افزوده می‌شود (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۸).

به هر حال مفاهیم، شکل دهنده دنیای پیرامون افراد هستند، دنیای پیرامونی که نیازمند

برقراری ارتباط با دیگران است. درک درست پیام‌ها و رفتارهای دیگران به افراد این توانایی را می‌دهد که هرچه بهتر و مؤثرتر به اعتماد نسبی دو جانبه که لازمه ارتباطی مؤثر است، دست یابند. درک «مفهوم دروغ»<sup>۱</sup>، از جمله مفاهیمی است که در دنیای آمیخته با نمادها و ابهام‌ها که با توجه به فرهنگ‌های مختلف نیز متفاوت است، لزوم بررسی آن کاملاً آشکار است. توجه به تحول درک مفهوم دروغ در کودکان اخیراً به دلیل اهمیت نظری آن در نظریه ذهن و همگانی بودن تحول مفاهیم در کودکان و از همه مهمتر اهمیت اجتناب از دروغ‌گویی و تشویق به راست‌گویی و استفاده از کودکان در محاکم قضایی به عنوان شاهد، از گستردگی بیشتری برخوردار شده است. پیازه<sup>۲</sup> (۱۹۳۲) به نقل از استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، به عنوان یکی از پیشگامان بررسی مفهوم دروغ در کودکان، و به دنبال او بسیاری دیگر از جمله ویمر، گرابر و پرنز (۱۹۸۵، ۱۹۸۴)، و استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، معتقدند که کودکان کم سن و سال درکی از مفهوم دروغ به عنوان یک عبارت فریب دهنده به منظور گمراه کردن دیگران ندارند. آنها تمام اشتباهات را دروغ قلمداد می‌کنند و تشخیص نمی‌دهند که گفته یک فرد به دلیل عدم آگاهی او از واقعیت، دروغ نیست و صرفاً یک «اشتباه»<sup>۳</sup> است. کودکان هر گونه جمله‌ای را که بر اساس اطلاعات واقعی «نادرست» است «دروغ» می‌دانند و نگویندگی اخلاقی آن‌را، بدون توجه به اطلاعات گوینده درباره آن موضوع، و یا در نظر گرفتن میزان انحراف از واقعیت اصلی، ارزیابی می‌کنند (پترسون و سیگال، ۲۰۰۲). پیازه بر این باور است که «یک تعریف پیشرفته از «دروغ» که تا سنین خاصی (بین ۶ تا ۱۰ سالگی) تعریف معمول کودکان است»<sup>۴</sup> اشاره به عدم تطابق با واقعیت دارد. او معتقد است کودکان ۵ تا ۷ ساله علی‌رغم درکی که از تفاوت بین عمل عمدی و اشتباه غیرارادی دارند، قادر به تمایز قطعی این دو مقوله نیستند و هر دو را دروغ می‌پندارند. یافته‌های پیازه نشان می‌دهند که در حدود ۶ و ۷ سالگی کودکان کم کم «اشتباه غیرارادی» را از «دروغ» به خوبی تشخیص می‌دهند و یا این تفکیک و تمایز حداقل در حال پدید آمدن است و در حدود سن ۱۰ تا ۱۱ سالگی «دروغ» را چیزی می‌دانند که حقیقت نداشته باشد و به فریب، یعنی به عمل از روی قصد فکر می‌کنند (پیازه، ۱۳۷۹).

به طور کلی بررسی‌های محدودی در ارتباط با تحول مفهوم دروغ در کودکان در دست است که برخی روند تحولی را با توجه به سن مشخص کرده‌اند. استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، در پژوهشی نشان دادند که در حدود ۴ سالگی، کودکان قادرند با توجه به واقعیت، دروغ را از راست متمایز کنند و در سن ۹ سالگی بین دروغ و عبارات اشتباه هدفمند، تمایز قائل شوند. کلمن و کی<sup>۵</sup>

(۱۹۸۱) به نقل از استریچارتز و برتون، ۱۹۹۰)، در یافته‌های خود اشاره می‌کنند کودکان پیش دبستانی برجسب دروغ را در مورد عبارتی به کار می‌برند که با واقعیت مطابقت ندارد و هیچ نشانی از تأثیر قصد و باور در قضاوت‌های آنان به چشم نمی‌خورد. ویمر، گرابر و پسرز (۱۹۸۴)، استفاده کودکان از کلمه دروغ را در قضاوت‌های اخلاقی از جملات درست یا نادرست، مورد ارزیابی قرار دادند، و به این نتیجه رسیدند که در کودکان چهار ساله و نسبتی از کودکان شش ساله واقع گرایی واژگانی بر ذهن گرایی اخلاقی غلبه دارد. در بررسی دیگری که ویمر، گرابر و پسرز (۱۹۸۵) بر روی کودکان چهار و پنج ساله انجام دادند، متوجه شدند، دریافت اخلاقی کودکان کوچکتر، از دروغ گفتن، در مقایسه با تعریف آنها از دروغ گفتن، بسیار پیشرفته تر است؛ و نیز تعریف واقع گرایانه کودکان از دروغ گفتن، از لحاظ اخلاقی دارای تلویحی منفی است، که این تلویح منفی، دریافت اخلاقی ذهن گرای معمول، در کودکان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. تیلور و همکاران (۲۰۰۳)، در پژوهشی بر روی توانایی تمایز کودکان بین دروغ و وانمودکردن، نشان دادند کودکان ۵ ساله قادرند در مورد دروغ و وانمودکردن، توضیحاتی بدهند و یا اینکه مثالی در مورد آنها بزنند و نیز به تفاوت‌های این دو اشاره کنند؛ اما در بسیاری از موارد نمونه‌هایی را که به منظور وانمودکردن ارائه شده بودند دروغ نام‌گذاری می‌کردند و فقط زمانی که از نمونه‌های بسیار آشنا برای وانمودکردن استفاده شد کودکان ۴ ساله هم در تمایز بین «دروغ» و «اشتباه» مشکلی نداشتند. علاوه بر این برتود و کیلکر (۲۰۰۳)، در پژوهشی بر روی کودکان سه تا هشت ساله به این نتیجه دست یافتند که کودکان تا سن هشت سالگی، با وجودی که به درستی از عهده تکلیف اعتقاد نادرست برمی‌آیند، اما جمله‌ای را که در توضیح تکلیف است، به عنوان دروغ معرفی می‌کنند، زیرا با موقعیت واقعی دنیای خارج مطابقت ندارد. گیلی و همکاران (۲۰۰۱)، نیز در پژوهشی با عنوان «توانایی ابتدایی و اولیه کودکان در تشخیص دروغ از اشتباه» بر روی کودکان ۳ تا ۵ ساله ایتالیایی به این نتیجه دست یافتند که کودکان از یک توانایی اولیه و ابتدایی در مورد این تمایز برخوردارند. کودکان تمام سنین اغلب نمونه‌های دروغ و اشتباه را منفی و بد می‌دانستند و این منفی بودن را فقط به قضاوت خود در مورد بدی دروغ، محدود نمی‌کردند. در پژوهش پترسون، پترسون و سیتو (۱۹۸۳)، درصد کودکانی که بین «دروغ» و «اشتباه» تمایز قائل شده بودند، به ترتیب: ۴۰/۵ درصد در کودکان ۳ ساله، ۵۵/۳ درصد در کودکان ۴ ساله، ۵۷/۱ درصد در کودکان ۵ ساله. این نتایج در پژوهش گیلی و همکاران (۲۰۰۱) او به این ترتیب به دست آمد: ۳۹/۱ درصد در کودکان ۳ ساله، ۴۶/۷ درصد در ۴ ساله‌ها و ۵۲/۲ درصد در کودکان ۵ ساله بود. عدم تفاوت

زیاد بین درصد کودکان در تمایز «دروغ» و «اشتباه» نشان می‌دهد که این توانایی اولیه کودکان در هر دو فرهنگ مشترک است.

در این پژوهش همینطور «دروغ» به عنوان یک مفهوم در نظر گرفته می‌شود که به طبقه‌بندی برخی رفتارها در تعاملات اجتماعی کمک می‌کند. در واقع هدف این پژوهش، «بررسی دروغ به عنوان یک مفهوم» است و نه یک رفتار. دروغگویی رفتاری است که با استفاده از درک مفهوم دروغ انجام می‌شود و بیشتر در مباحث اخلاقی مورد توجه قرار می‌گیرد. اما بررسی دروغ در پایه مفهوم، به منظور افزودن اندکی اطلاعات بیشتر درباره این مفهوم در طبقه‌بندی مفاهیم کودک است. لازم به توضیح است در این پژوهش تأکید بر تمایز «دروغ» و «اشتباه»، لزوماً به منظور بررسی توانایی قطعی کودک در درک مفهوم دروغ و طبقه‌بندی موقعیت مورد نظر است. یعنی اگر کودک به درستی بتواند بین موقعیت‌های دروغ و اشتباه تمایز قائل شود، می‌توان گفت که مفهوم دروغ را درک کرده، و به درکی قاطع و استقرار یافته از دروغ دست یافته است. بنابراین در این پژوهش با توجه به نتایج پژوهش‌های یاد شده، به بررسی روند تحولی درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان پرداخته شده است. به عبارت دیگر هدف این پژوهش دستیابی به روند تحول درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان گروه‌های سنی مختلف است و بر این اساس در صدد پاسخگویی به این سؤالات است که: «آیا توانایی درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان گروه‌های سنی مختلف با افزایش سن، افزایش می‌یابد» و این که «آیا از نظر تحول درک مفهوم دروغ و اشتباه بین دختران و پسران تفاوتی وجود دارد؟»

## ● روش

- «جامعه آماری» در این پژوهش شامل تمام کودکان دختر و پسر مهدکودکی، پیش دبستانی و کلاس دوم مدارس ابتدایی شهر اصفهان در سال تحصیلی ۸۴-۸۳ بود.
- شرکت کنندگان در این پژوهش ۱۲۳ کودک بودند که بر اساس نمونه‌گیری خوشه‌ای از سه منطقه جغرافیایی (۳ منطقه آموزش و پرورش) شمال، جنوب و مرکز شهر اصفهان به طور تصادفی انتخاب شدند. سپس از بین مدارس و مهدکودک‌های این مناطق، ۳ مهدکودک، ۳ دبستان دخترانه و ۳ دبستان پسرانه به طور کاملاً تصادفی انتخاب شدند و در نهایت از بین کودکان و دانش‌آموزان این مهدکودک‌ها و مدارس، نمونه نهایی، ۴۲ نفر مهدکودکی (با میانگین سنی ۴ سال و ۵ ماه)، ۴۰ نفر پیش دبستانی (با میانگین سنی ۵ سال و ۹ ماه) و ۴۱ نفر کلاس دومی (با

میانگین سنی ۸ سال) به صورت تصادفی انتخاب شد.

برای ارزیابی مفهوم دروغ در کودکان، از تکلیفی که در سال ۱۹۹۶ توسط پترسون و سیگال (۲۰۰۲) ارائه شده، استفاده شد. در این تکلیف با استفاده از عروسک‌ها، داستانی برای کودکان تعریف می‌شود تا استنباط آنها از دروغ، به صورت پاسخ‌های درست یا نادرست به سؤالات تکلیف، ارزیابی شود.

○ «تکلیف» به صورت داستانی با حضور دو خرس عروسکی ارائه می‌شود. در این داستان آزمونگر می‌خواهد کیک را برای خوردن مقابل این دو خرس بگذارد، اما به هنگام آوردن، کیک از دست او به زمین افتد، آزمونگر پس از پاک کردن کیک آن را مقابل خرس‌ها قرار می‌دهد. یکی از خرس‌ها (خرس مطلع) آزمونگر را در حال آوردن کیک تماشا می‌کند. اما خرس دیگر پشت به آزمونگر و آزمودنی در حال خواندن روزنامه است و شاهد این اتفاق نیست. داستان با دو سؤال از آزمودنی‌ها ادامه پیدا می‌کند که ترتیب این سؤالات نیز در هر مورد قابل تغییر است. آزمونگر خطاب به آزمودنی می‌گوید: «این خرس (اشاره به خرسی که ندیده است کیک کیف شده) ندیده کیک روی زمین افتاده او در حال خواندن روزنامه بود». دوست او وارد اتاق می‌شود و به او می‌گوید: «من گرسنه‌ام این کیک تمیزه؟ من می‌تونم اونو بخورم؟» خرس به دوستش جواب می‌دهد: «بله تمیزه می‌تونی بخوری». حالا تو فکر می‌کنی او به دوستش دروغ گفت یا اشتباه کرده است؟ (ترتیب ارائه پاسخ‌ها عوض می‌شود تا به پاسخ اصلی کودک پی برده شود). مجدداً این سؤال درباره خرس دوم (خرسی که دیده است کیک کیف شده) تکرار می‌شود. آزمونگر به کودک می‌گوید: «این خرس دید این کیک افتاد زمین. او ما را نگاه می‌کرد. دوست او وارد اتاق می‌شود و به او می‌گوید: «من گرسنه‌ام این کیک تمیزه؟ من می‌تونم اونو بخورم؟» خرس به دوستش جواب می‌دهد: «بله تمیزه می‌تونی بخوری». حالا تو فکر می‌کنی او به دوستش «دروغ» گفت یا «اشتباه» کرد؟

پاسخ‌های صحیح کودکان به سؤالات با در نظر گرفتن توجه کودک، به اطلاع یا عدم اطلاع، خرس به صورت «اشتباه کرد» برای مورد اول و «دروغ گفت» برای مورد دوم، از ۰ تا ۲ نمره گذاری شد. (صفر برای پاسخ نادرست «یک نمره» برای «دروغ» و یک نمره هم برای «اشتباه» که مجموع این دو نمره حداکثر ۲ نمره شاخص تمایز قطعی درک مفهوم دروغ می‌شد).

○ پس از نمونه گیری، هر کودک به طور جداگانه در اتاقی در مهد کودک یا مدرسه خود مورد «مصاحبه» قرار می‌گرفت. به این ترتیب که با همراهی آزمونگر هر کودک از سر کلاس به اتاق آورده می‌شد و آزمونگر قبل از اجرای تکلیف با پرسیدن نام و نام خانوادگی کودک و ایجاد

ارتباط مناسب با او، محیط را کاملاً برای کودک مانوس می‌ساخت و سپس تکلیف به کودک ارائه می‌شد. با توجه به این که روش مورد استفاده به صورت مصاحبه بالینی بود آزمونگر تمام سعی خود را می‌کرد که با تغییر ترتیب سؤالات و صبر و حوصله و صرف زمان، پاسخ واقعی کودک را متوجه شود. پس از پایان مصاحبه آزمودنی مجدداً با همراهی آزمونگر به کلاس خود بر می‌گشت.

### ● نتایج

○ با توجه به اهدافی که در این پژوهش مورد نظر بود سؤالات پژوهش مورد بررسی قرار گرفتند. به منظور «مشخص شدن روند تحول توانایی درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان» از روش آماری تحلیل واریانس، و مقایسه زوجی تفاوت میانگین‌ها (آزمون توکی) استفاده شد. در جدول ۱ نتایج تحلیل واریانس تأثیر گروه‌های سنی و جنس بر نمرات درک «مفهوم دروغ» ارائه شده است.

جدول ۱- نتایج تحلیل واریانس تأثیر گروه‌های سنی و جنس بر نمرات درک مفهوم دروغ (کلی)

شاخص‌ها / گروه‌ها	متغیر وابسته	مجموع مجاورات	درجه آزادی	محدود میانگین	ضریب F	معنی‌داری	محدود اتا	توان آماری
گروه سنی نتایج	دروغ (کلی)	۱/۷۷۳	۲	۸/۳۸۷	۲۲/۴۸۱	۰/۰۰۰	۰/۲۷۸	۱/۰۰۰
جنس	دروغ (کلی)	۰/۲۵۲	۱	۰/۲۵۲	۰/۶۷۴	۰/۴۱۳	۰/۰۰۶	۰/۱۲۹
تعامل گروه سنی و جنس	دروغ (کلی)	۲/۵۳۶	۲	۱/۲۶۸	۳/۴۰۰	۰/۰۳۷	۰/۰۵۵	۰/۶۳۰

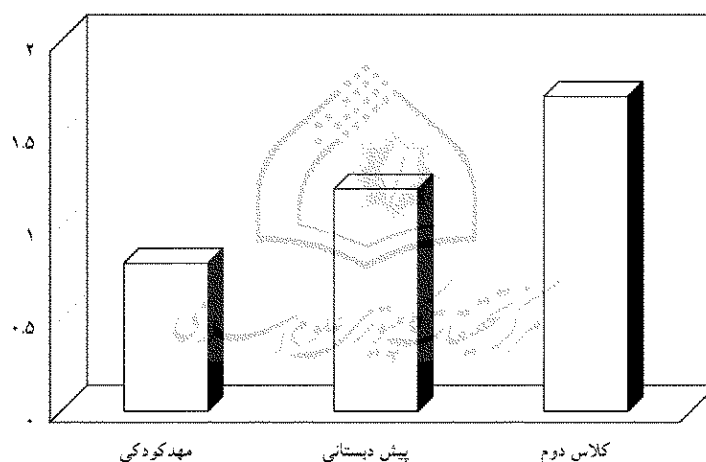
همان‌گونه که در جدول ۱ آمده است، تأثیر عضویت گروهی بر نمرات «درک مفهوم دروغ» (کلی) معنی‌دار است ( $f=22/481, p<0/0001$ ). علاوه بر این جدول ۲ نتایج مقایسه‌های زوجی میانگین نمرات درک مفهوم دروغ در سه گروه سنی را معنی‌دار نشان می‌دهد و شرکت‌کنندگان در این پژوهش در متغیر «دروغ» (کلی) با توجه به عضویت گروهی تفاوت دارند. یعنی تفاوت بین گروه مهدکودکی و گروه پیش دبستانی معنی‌دار است ( $p=0/004$ )؛ تفاوت میان گروه

مهدکودکی و گروه کلاس دوم معنی دار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ ) و همچنین تفاوت بین گروه پیش دبستانی با گروه کلاس دوم نیز معنی دار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ ).

جدول ۲. مقایسه‌های زوجی میانگین نمرات درک مفهوم دروغ (کلی) در سه گروه سنی

متغیر وابسته	گروه	گروه	تفاوت میانگین	خطای معیار	معنی داری
دروغ (کلی)	مهدکودکی	پیش دبستانی	-۰/۳۹۶	۰/۱۳۵	۰/۰۰۴
		کلاس دوم	-۰/۸۹۸	۰/۱۳۴	۰/۰۰۰
	پیش دبستانی	کلاس دوم	-۰/۵۰۲	۰/۱۳۶	۰/۰۰۰

میانگین نمرات درک مفهوم دروغ (کلی) در گروه‌های سنی در نمودار ۱ ارائه شده است.



نمودار ۱. میانگین نمرات درک مفهوم دروغ (کلی) در گروه‌های سنی

با توجه به نتایج آماری ارائه شده در جدول‌های ۱ و ۲ با افزایش سن، توانایی درک مفهوم دروغ در کودکان افزایش می‌یابد. یا به عبارت دیگر درک مفهوم دروغ در کودکان از روندی تحولی پیروی می‌کند. نمودار ۱ نیز نشان دهنده سیر صعودی «درک مفهوم دروغ» با افزایش سن است.

○ سؤال دیگر مورد نظر پژوهش، مربوط به «تحول درک مفهوم اشتباه در کودکان» است. نتایج تحلیل واریانس تأثیر گروه‌های سنی و جنس بر نمرات درک مفهوم اشتباه در جدول ۳ ارائه شده است.



جدول ۳. نتایج تحلیل واریانس تأثیر گروه‌های سنی و جنس بر نمرات درک مفهوم اشتباه

شاخص‌ها	متغیر	مجموع	درجه	مجدور	ضریب	معنی داری	مجدور	توان
گروه‌ها	وابسته	مجدورات	ازادی	میانگین	F		تا	آماري
گروه سنی	اشتباه	۸/۵۸۱	۲	۴/۲۹۱	۲۳/۸۱۵	۰/۰۰۰	۰/۲۸۹	۱/۰۰۰
جنس	اشتباه	۴/۳۵۵	۱	۴/۳۵۵	۰/۰۲۴	۰/۸۷۷	۰/۰۰۰	۰/۰۵۳
تعامل گروه سنی و جنس	اشتباه	۱/۰۰۹	۲	۰/۵۰۴	۲/۸۰۰	۰/۰۶۵	۰/۰۴۶	۰/۵۴۲

همان‌گونه که در جدول ۳ آمده است، تأثیر عضویت گروهی بر نمرات «اشتباه» معنادار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ ) و بین گروه‌ها تفاوت معناداری وجود دارد. جدول ۴ نیز نتایج مقایسه‌های زوجی میانگین نمرات درک مفهوم اشتباه در سه گروه سنی را معنی‌دار نشان می‌دهد و شرکت‌کنندگان در این پژوهش در درک مفهوم اشتباه با توجه به عضویت گروهی تفاوت دارند. یعنی تفاوت بین گروه مهدکودکی و گروه پیش دبستانی معنی‌دار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ )؛ تفاوت میان گروه مهدکودکی و گروه کلاس دوم معنی‌دار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ ) و همچنین تفاوت بین گروه پیش دبستانی با گروه کلاس دوم نیز معنی‌دار است ( $p < ۰/۰۰۰۱$ ).

جدول ۴. مقایسه‌های زوجی میانگین نمرات درک مفهوم اشتباه در سه گروه سنی

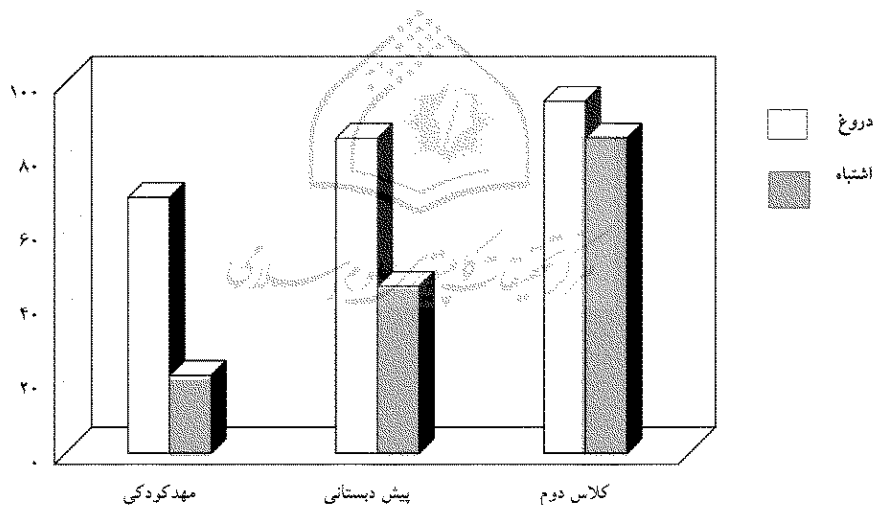
متغیر وابسته	گروه	گروه	تفاوت میانگین	خطای معیار	معنی داری
اشتباه	مهدکودکی	پیش دبستانی	-۰/۲۳۶	۰/۰۹۵	۰/۰۱۴
	مهدکودکی	کلاس دوم	-۰/۶۳۹	۰/۰۹۴	۰/۰۰۰
	پیش دبستانی	کلاس دوم	-۰/۴۰۴	۰/۰۹۵	۰/۰۰۰

نمودار میانگین نمرات درک مفهوم اشتباه در گروه‌های سنی در نمودار ۲ رسم شده است.



نمودار ۲. میانگین نمرات درک مفهوم اشتباه در گروه‌های سنی

بنابراین با توجه به نتایج آماری ارائه شده در جدول‌های ۳ و ۴ و نمودار ۲، با افزایش سن، توانایی درک مفهوم «اشتباه» در کودکان افزایش می‌یابد و به عبارتی درک مفهوم اشتباه در کودکان دارای روندی تحولی است. جدول‌های ۱ و ۳ نتایج تحلیل واریانس، نشان می‌دهند در زمینه تحول درک مفهوم دروغ و اشتباه بین دختران و پسران تفاوت معناداری وجود ندارد (به ترتیب  $p=0/675$  و  $p=0/877$ ). همچنین همان‌گونه که در جدول‌های ۱ و ۳ مشاهده می‌شود تعامل گروه و جنس هم در مورد درک مفهوم دروغ معنادار نیست ( $p=0/282$ ) ولی در مورد درک مفهوم اشتباه این تعامل نزدیک به معناداری است ( $p=0/065$ ). با توجه به نمودار ۳ آشکار است که ۶۹ درصد کودکان مهدکودکی، ۸۵ درصد پیش دبستانی و ۹۵ درصد کلاس دومی توانایی درک مفهوم دروغ را دارند، این در حالی است که فقط ۲۱ درصد کودکان مهدکودکی، ۴۵ درصد گروه پیش دبستانی و ۸۵ درصد گروه کلاس دوم توانایی درک مفهوم اشتباه را دارند.



نمودار ۳- درصد کودکان در هر گروه در تکلیف تمایز دروغ و اشتباه

#### ● بحث

انجام آزمون تحلیل واریانس نشان داد با افزایش سن، توانایی درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان افزایش می‌یابد ( $p<0/0001$ ) و یا به عبارت دیگر درک مفهوم دروغ و اشتباه در کودکان از روندی تحولی پیروی می‌کند.

طبق نظریه (۱۹۳۲)، به نقل از استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، ویمر، گرابر و پرنر (۱۹۸۴)،

۱۹۸۵)، و استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، کودکان خردسال، درکی از «دروغ» به عنوان عبارتی فریبده به قصد منحرف کردن دیگران ندارند و یا این درک در آنها بسیار کم است. آنها تمام کارهای «اشتباه» را «دروغ» می‌دانند و تشخیص نمی‌دهند یک اشتباه غیر عمدی از جانب فردی که فکر می‌کند حرفش درست است، دروغ نیست (پترسون و سیگال، ۲۰۰۲). به نظر می‌رسد زمانی می‌توان توانایی درک مفهوم دروغ را به طور قاطعی به کودک نسبت داد که او کاملاً در طبقه‌بندی‌ها و نامگذاری‌ها در موقعیت‌های آزمون، با اطمینان دو موقعیت اشتباه و دروغ را از هم متمایز کرده و هریک را به درستی تشخیص دهد. گیلی و همکاران (۲۰۰۱)، در پژوهش خود نشان دادند کودکان از یک توانایی اولیه و ابتدایی در تمایز دروغ و اشتباه برخوردارند. کودکان یک عمل عمدی و از روی قصد را، از یک اشتباه غیرارادی تمیز می‌دهند. اما با این وجود، طی سالیان بعد، به طور مشخص، اعمال از روی قصد را از دیگر اعمال، مانند بزرگترها، تفکیک نمی‌کنند، به این دلیل که تا حدی غایت‌نگر، جاندار پندار، و ساخته پندار هستند که بزرگسال متعارف از آن بی‌اطلاع است.

○ به اعتقاد پیازده در عرصه تفکر اخلاقی هم، هر دو واقعیت به خوبی تفکیک نشده‌اند. «اشتباه»، ضمن این که از «دروغ» متمایز است به گونه‌ای تلقی می‌شود که خود یک دروغ است. با اینکه کودک می‌تواند دروغ را تشخیص دهد، اشتباه را هم در حیطه دروغ وارد می‌کند. به نظر او در این نوع تشخیص کودکان از دروغ، نباید کاملاً به کودک اعتماد کرد و باید با استفاده از امکاناتی که روش مصاحبه بالینی در اختیار آزمونگر قرار داده است با تمام توان به دنبال درک واقعی کودک بود. پیازده بر این باور است که در اینجا همانند دانستن دروغ و اشتباه، وجود دارد، شبیه به آنچه که میان «کلمات بد» و «دروغ» مشاهده می‌شود. بر اساس این نگرش می‌توان گفت که حدود ۸ سالگی، یعنی همزمان با از میان رفتن قسمت عمده پدیده‌های جاندار پنداری و ساخته پنداری، همانند دانستن اشتباه و دروغ از میان می‌رود (پیازده، ۱۳۷۹).

علی‌رغم این که کودکان سنین پایین‌تر این پژوهش یعنی کودکان مهدکودکی در نامگذاری موقعیت دروغ به درستی عمل می‌کردند، اما موقعیت اشتباه را هم دروغ می‌پنداشتند و در توجیه خود به آنچه که اتفاق افتاده بود استناد می‌کردند. استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، نیز در پژوهش خود به این نتیجه رسیدند که در هنگام قضاوت در مورد مردم و اعمال آنها، به تدریج با افزایش سن، اعتماد بر ویژگی‌های خارجی و عینی تغییر می‌کند و به توجه ویژه‌ای بر عوامل درونی و انتزاعی مانند قصد و اعتقاد دیگران متمرکز می‌شود. برتود و کیلکر (۲۰۰۳)، نیز به نوعی سوگیری واقع‌گرایانه با عنوان «جاذبه دنیای واقعی»<sup>۶</sup> قائل هستند. آنها بر این باورند که کودکان کوچکتر

هنگام قضاوت در مورد دروغ بودن یا نبودن یک جمله دچار سوگیری واقع‌گرایانه می‌شوند.

○ علاوه بر نظرات یاد شده می‌توان به همخوانی نتایج این پژوهش با پترسون، پترسون و سیتو (۱۹۸۳)، ویمر، گرابر و پرنر (۱۹۸۴، ۱۹۸۵)، سیگال و پترسون (۱۹۹۸)، استریچارتز و برتون (۱۹۹۰)، گیلی و همکاران (۲۰۰۱)، تیلور، لوسیر و مرینگ (۲۰۰۳)، اشاره کرد.

ویمر، گرابر و پرنر (۱۹۸۴، ۱۹۸۵)، نشان داده‌اند که کودکان ۴ تا ۶ ساله اگرچه از غیر عمدی بودن «عبارت باور غلط»<sup>۷</sup> آگاه هستند اما با این وجود آن را دروغ می‌پندارند. در پژوهش پترسون، پترسون و سیتو (۱۹۸۳)، در استرالیا، درصد کودکانی که بین دروغ و اشتباه تمایز قائل شده بودند، بین ۴۰/۵ درصد در ۳ ساله‌ها، ۵۵/۳ درصد در ۴ ساله‌ها، ۵۷/۱ درصد در کودکان ۵ ساله متغیر بود و به صورت نظام‌داری افزایش می‌یافت. این نتایج در پژوهش گیلی و همکاران (۲۰۰۱) در ایتالیا به ترتیب ۳۹/۱ درصد در کودکان ۳ ساله، ۴۶/۷ درصد در ۴ ساله‌ها، ۵۲/۲ درصد در کودکان ۵ ساله به دست آمد. عدم تفاوت زیاد بین درصد کودکان در تمایز دروغ و اشتباه نشان می‌دهد که این توانایی اولیه کودکان در هر دو فرهنگ مشترک است.

در این پژوهش نیز به ترتیب درصد کودکانی که بین دروغ و اشتباه تمایز قائل شده بودند، از ۶۶/۱۶ درصد در کودکان مهد کودکی (با میانگین سنی ۴ سال و ۵ ماه)، ۴۲/۵ درصد در پیش‌دستانی‌ها (با میانگین سنی ۵ سال و ۹ ماه) به ۸۵/۳۶ درصد در کلاس دومی‌ها (با میانگین سنی ۸ سال) افزایش پیدا کرد که دقیقاً با روند تحولی یافته پترسون، پترسون و سیتو (۱۹۸۳)، و گیلی و همکاران (۲۰۰۱) مطابقت دارد. در پژوهش استریچارتز و برتون (۱۹۹۰) پیش‌دستانی‌ها و کلاس اولی‌ها به طور آشکاری پاسخ‌های خود را فقط بر اساس واقع‌گرایی ارائه کردند. پاسخ کودکان کلاس پنجمی در یک مرحله انتقالی بین کودکان کوچک‌تر و بزرگسالان در اهمیت دادن به عناصر باور و واقع‌نگری قرار داشت. این کودکان در عین حالی که به واقع‌گرایی توجه داشتند کم‌کم باور را نیز در نظر گرفتند. پژوهش تیلور، لوسیر و مرینگ (۲۰۰۳)، نیز نشان داد که در حدود سن ۵ سالگی کودکان قادرند به توضیح و ارائه مثال در مورد دروغ و وانمود کردن بپردازند و درباره تفاوت‌های این دو اظهار نظر کنند، اما در اکثر موارد عباراتی را که به قصد وانمود کردن ارائه می‌شود دروغ می‌نامند. تیلور، لوسیر و مرینگ (۲۰۰۳)، به نوعی ابهام در قضاوت درباره «دروغ» یا «وانمود کردن» دست یافتند که نشان می‌داد مفاهیم وانمود کردن و دروغ، به روشنی و آن‌گونه که آنها از نظر معنایی مجزا تصور می‌کردند، نبود. اما به هر حال زمانی که در داستان‌ها از آشناترین نوع وانمود کردنها (مثل بازی کردن نقش دیگری) استفاده می‌شد کودکان ۴ ساله هم مشکلی در تمایز عبارات دروغ و وانمود از یکدیگر نداشتند.

○ در این پژوهش نیز اعتقاد بر آن است که در مراحل اولیه تحول «مفهوم دروغ» و «اشتباه»، مرزی مشخص و قطعی بین این دو مفهوم وجود ندارد. ابهام معنایی نهفته در آنها و نیز توانایی تحول نیافته کودکان در تشخیص و تمایز باعث می شود درک واضحی از آنها به وجود نیاید. اما با افزایش سن و تحول توانایی های کودکان، آنها قادر می شوند بر این ابهام چیره شوند و بتوانند با استفاده از مدل مصداقی به تعریف ویژگی های مصداقی دروغ و اشتباه پی ببرند و به درستی آنها را در طبقه معنایی خاص خود قرار داده و نامگذاری کنند. بنابراین با توجه به شواهد ارائه شده، تمایز این دو مفهوم به عنوان شاخصی از درک استقرار یافته از مفهوم دروغ کاملاً قابل توجیه است.

○ علاوه بر این در تبیین یافته های این پژوهش و پژوهش های ذکر شده می توان به توانایی در حال تحول کودکان در ارتباط با «تمایز ظاهر-واقعیت»<sup>۱</sup> نیز اشاره کرد. یکی از مهمترین ابعاد محدودیت هایی که در تفکر کودکی اولیه وجود دارد تمایل کودک به تمرکز بر برجسته ترین وجوه یک شیء است. یعنی توجه به ظاهر سطحی آن. بیازه معتقد است این تمایل ادراکی در کودکان باعث می شود که آنها در ادراک اشیاء آن گونه که به نظر می رسند و آن گونه که هستند با مشکل مواجه شوند (کول و کول، ۲۰۰۱).

○ اساس تبیین یافته های این پژوهش، عمدتاً با محوریت نظریه پیازه در تحول شناخت کودکان است. اصطلاحاتی نظیر «خودمیان بینی» و «عینی گرایی»، که از ویژگی های دوره پیش عملیاتی و عملیات عینی است، و همچنین مفهوم استقرار یافتگی ساخت ها در نظام پیازه، که برای هر دوره ای ساخت شناختی خاصی را معرفی می کند، در ارتباط با شکل گیری برخی مفاهیم کاملاً قابل استفاده است. در این پژوهش، مهم ترین یافته، این نکته است که برخی مفاهیم در ارتباط با مفاهیم دیگر از تقدم یا تأخر شکل گیری و استقرار، برخوردارند و تثبیت کامل آنها نیازمند گذر زمان است و احتمالاً در گذار از مراحل با تأثیرپذیری از دیگر توانایی ها، از قوام و قوت بیشتری برخوردار می شوند.

○ ○ ○

#### یادداشت ها

- |                           |                                   |
|---------------------------|-----------------------------------|
| 1- Conception of lie      | 2- Piaget, J.                     |
| 3- Mistake                | 4- Colman                         |
| 5- Key                    | 6- Real world attraction          |
| 7- False belief statement | 8- Appearance-reality distinction |

## منابع

- پیازده، ژان. (۱۳۷۹). قضاوت‌های اخلاقی کودکان. ترجمه محمد علی امیری. تهران: نشر نی.
- شعاری نژاد، ع. (۱۳۷۸). روانشناسی رشد. تهران: اطلاعات.
- سیف، علی اکبر. (۱۳۸۰). روانشناسی پرورشی. تهران: آگاه.
- Berthoud, P. I.; & Kilcher, H. (2003). Is a false belief statement a lie or a truthful statement? *Developmental Science*, 6(2), 173-177.
- Cole, M.; & Cole, S. R. (2001). *The development of children*. The United States of America: Worth Publishers.
- Hurlock, E. B. (1978). *Child growth and development*. India: McGraw-Hill.
- Gilli, G.; Siegal, M.; Matchetti, A.; & Peterson, C. C. (2001). Children's incipient ability to distinguish mistakes from lies: An Italian investigation. *International Journal of Behavioral Development*, 25(1), 88-92.
- Morgan, T.; & et al. (1986). *Introduction to psychology*. Singapore: McGraw-Hill.
- Peterson, C. C.; Peterson, J. L.; and Secto, D. (1983). Developmental changes in ideas about lying. *Child Development*, 54, 1529- 1535.
- Peterson, C. C.; & Siegal, M. (2002). Mind reading and moral awareness in popular and rejected preschoolers. *British Journal of Developmental Psychology*, 20, 205-225.
- Siegal, M.; & Peterson, C. C. (1998). Preschoolers' understanding of lies and negligent mistakes. *Developmental Psychology*, 34(2), 332-341.
- Strichartz, A. F.; & Burton, R. V. (1990). Lies and truth: A study of the development of the concept. *Child Development*, 61, 211-220.
- Taylor, M.; Lussier, G. L.; & Maring, B. L. (2003). The distinction between lying and pretending. *Journal of Cognition and Development*, 4(3), 229-323.
- Wimmer, H.; Gruber, S.; & Perner, J. (1985). Young children's conception of lying: Moral intuition and denotation of "to lie". *Developmental Psychology*, 21, 993-995.
- Wimmer, H.; Gruber, S.; & Perner, J. (1984). Young children's conception of lying: Lexical realism-moral subjectivism. *Journal of Experimental Child Psychology*, 37, 1-30.